

احتمالات استراتژیک

و راهبردهای ترجیحی چین در آسیا

در طول سالهای اخیر و پس از حضور نظامی آمریکا و متحدانش به بهانه مبارزه با گروههای تروریستی در غرب آسیا و منطقه موسوم به خاورمیانه مباحث زیادی درباره دگرذیسی استراتژی های نظامی آمریکا مطرح گردیده است. از زمان پایان جنگ سرد تاکنون، دولت های مختلفی که در آمریکا بر سر کار آمده اند، دکترین های نظامی و سیاسی مختلفی را به مرحله اجرا درآورده اند که اهداف و دستاوردهای آنها عبارت بود از:

- درایم جنگ سرد، شوروی و دنیای کمونیسم و بلوک شرق دشمن اصلی محسوب می شدند، ولی پس از این دوره، کشورهای نظیر ایران، لیبی، سوریه و کره شمالی مورد توجه قرار گرفتند که میزان دشمنی با آنها دارای شدت و ضعف هایی بوده است. از نظر برخی از سیاستمداران و استراتژیست های آمریکایی، پس از حرکت ها و جنبش های اخیر در کشورهای عربی که در قالب هائی نظیر جنبش های اسلامی-عربی و یا بهار عربی صورت گرفت، تمدن اسلامی به عنوان خطر اصلی فرهنگ و ارزشهای آمریکایی و غرب بحساب آمد که باید با آن مقابله پیچیده صورت گیرد.

- پس از جنگ سرد، میدان های عملیاتی استراتژیست های نظامی آمریکا، از اروپا به مناطق خاورمیانه، آسیای جنوبی، آسیای میانه و آسیای غربی متمایل گردیده و آنها در تلاش هستند تا پیمان ناتو را به نوعی به سوی شرق گسترش دهند که اهداف آنها در این مناطق برآورده شود و ضمناً با ایجاد پایگاههای جدید، روز بروز حضور نظامی بیشتری در این مناطق داشته باشند.

- **در خصوص منطقه خاورمیانه،** اسرائیل شریک استراتژیک اصلی آمریکا در خاورمیانه بوده و خواهد بود که به منظور ایجاد امنیت برای آن باید آنقدر به کشورهای عربی و اسلامی فشار وارد آید و دشمن فرضی دیگری برای آنان علم شود تا اسرائیل در حاشیه امن قرار گیرد و نسبت به کاستن از تهدیدات اعراب و مسلمانان نسبت به رژیم اشغالگر قدس اطمینان نسبی حاصل آید.

استراتژی های ترجیحی آمریکا در برای تحکیم هژمونی و سلطه ایالات متحده بر مناطق مختلف جهان از دهه 90 به بعد عبارتند از:

استراتژی دفاع منطقه ای¹ - این استراتژی پس از خروج ابرقدرت شوروی از صحنه سیاست جهانی در سال 1994 توسط جورج بوش پدر معرفی گردید و اساس آن بشرح زیرمی باشد:

الف- تقلیل نیروهای نظامی آمریکا در خارج از مرزها
ب - تقویت امنیت مناطقی که جزء عمق استراتژی آمریکا محسوب می شوند، از طریق اعزام پرسنل نظامی و تجهیزات و تقویت توان هسته ای.

2- استراتژی مسئولیت پذیری گزینشی و منعطف² - این استراتژی در مارس سال 1995 در نخستین دوره ریاست جمهوری بیل کلینتون به اجرا درآمد. به موجب این استراتژی به کلیه کشورهای که به نوعی با آمریکا رابطه صمیمی داشتند، نقشی سپرده شد که هدف آن حفاظت از منافع متقابل و پیشبرد اهداف بلند مدت آمریکا در سطح جهانی بود. در این استراتژی وظایف و مسئولیت های سه گانه ارتش آمریکا به صورت اصولی مورد توجه قرار گرفت. اصول وظایف و مسئولیت های ارتش بشرح ذیل خلاصه شده بود:

الف- مشارکت در وظایف ایام صلح.
ب- اعزام نفرات و تجهیزات به مناطق بحران زده به منظور پیشگیری از وقوع جنگ.

¹ - REGIONAL Defence Strategy

² - FLEXIBLE AND SELECTIVE ENGAGEMENT

3- استراتژی پاسخگویی مناسب به تهدیدات³ - این استراتژی نیز توسط دولت کلینتون در سال 1997 به تصویب رسید. استراتژی فوق بر این اصل استوار بود که باید از طریق عوامل نظامی و غیر نظامی بستری برای پیشرفت و رشد آمریکا بوجود آورد و به کلیه تهدیدات ناخواسته ای که علیه آمریکا سازماندهی می شوند جواب مناسب و بموقع داده شود. این استراتژی در حقیقت مبنای کار دو عملیات نظامی بزرگ و چند عملیات کوچکتر در مناطق مختلف جهان بوده است که به نوعی آمریکا از این مناطق به عنوان عمق استراتژیک خود بهره می برد. تا به این زمان هر سه نوع استراتژی نظامی آمریکا که اهداف آنها به اختصار ذکر شد، دارای ماهیت دفاعی و "واکنشی" بودند که برای "مهار" و کاستن از تهدیدات علیه منافع آمریکا طراحی شده بودند. ولی با قدرت گرفتن دولت "نو محافظه کار"⁴ به رهبری جورج بوش دوم، تقریباً همه چیز دگرگون شد و استراتژی جدیدی با عنوان "ضربه پیشگیرانه" شکل گرفت.

4- استراتژی ضربه پیشگیرانه⁵ - استراتژی ضربه پیشگیرانه که مبتنی بر وارد کردن "ضربه نخست"⁶ می باشد را پرزیدنت بوش در 20 سپتامبر 2002 به عنوان "استراتژی امنیت ملی آمریکا" اعلام کرد. این استراتژی حول چند محور زیر استوار بود :

الف - سازمان های تروریستی که به گفته آمریکایی ها به تسلیحات کشتار جمعی مجهز می بودند و نیز کشورهای بد اندیش و حامی تروریست ها که بزرگترین تهدیدات علیه امنیت و منافع ملی آمریکا

³ - SHAPE RESPOND STRATEGY

⁴ - NEO CONSERVATIVE

⁵ - PRE- EMPTIVE STRATEGY

⁶ - FIRST STRIKE

قلمداد می شدند و اجرای استراتژی "مهار و بازدارندگی" درخصوص آنها نتیجه بخش نمی بود.

ب - آمریکا پیش از اینکه این گروهها و کشورهای به اصطلاح شرور، نیت خود را عملی سازند، باید ضربه نخست را بر آنها وارد می ساخت و نطفه را در زیر خاک خفه می کرد.

ج - آمریکا برای پیشگیری از هرگونه تهدیدی علیه منافع ملی ایالات متحده باید همواره برتری نظامی خود نسبت به بقیه کشورها را حفظ می کرد و اجازه نمی داد که دشمنان از نقطه ضعف آمریکا بهره برداری کنند.

این استراتژی جدید سبب گردید که در نظام سیاسی و ساختار قدرت آمریکا تغییراتی پیش آید و این کشور بسوی نظامی گری و افراطی گری بیشتر منحرف شود.

در جریان رخداد 11 سپتامبر دولت بوش اعلام نمود که بزرگترین تهدید علیه منافع آمریکا از ناحیه "تروریسم" و "تکثیر و اشاعه تسلیحات هسته ای" صورت می گیرد و بدنبال آن، بوش نسبت به استراتژی های پیشین آمریکا یعنی، "مهار" و "کاهش تنش های هسته ای" اعلام نارضایتی کرد. وی در تاریخ 9 ژوئن 2002 این احتمال را گوشزد نمود که ممکن است درحالت اضطراری به کشورهایی که به نوعی منافع ملی آمریکا را به چالش می کشند و آنها تهدید می کنند حتی با تسلیحات هسته ای حمله ور شود. بدنبال آن، اسنادی در پنتاگون افشاء شد که در آن کشورهای روسیه، ایران، عراق، کره شمالی، سوریه، چین و کوبا به عنوان تهدید معرفی شده بودند و احتمال حمله هسته ای آمریکا علیه آنها بر سر زبانها افتاد. در تاریخ 29 ژوئن نیز بوش دکترین "محور شرارت" را مطرح نمود و مدعی شد که سه کشور ایران، کره شمالی و عراق با حمایت از تروریسم و تلاش برای کسب تسلیحات کشتار جمعی "محور های شیطانی"⁷ را بوجود آورده اند که جهان آزاد و آمریکا را در تهدید جدی قرار داده اند و آمریکا

⁷ - AXIS OF EVIL

در صورت اقتضای زمان برای پیشگیری از عملی شدن تهدیدات این کشورها از ضربه نخست و پیشگیرانه علیه آنها استفاده خواهد نمود. بموجب این استراتژی قبل از اینکه دامنه جنگ به خاک آمریکا کشیده شود و تهدیدات کشورهای به اصطلاح محور شرارت عملی شود، آمریکا برای دفاع از خود باید ضربه نخست را عملی سازد و دشمنان را در خارج از آمریکا نابود سازد.

از نظر بوش، تهدیدات جدید یعنی عملیات تروریستی و بکارگیری تسلیحات کشتار جمعی صرفاً تهدیدی برای بخش نظامی جامعه آمریکا نمی بود، بلکه تهدیدی برای غیر نظامیان نیز به حساب می آمد و لذا مسئولیت مبارزه با آن بردوش همه آحاد اجتماع سنگینی می کرد. این استراتژی سبب شد تا در ماهیت آمریکا تغییرات عجیبی رخ دهد و از جمله:

- الف- آمریکا بدنبال برتری جویی نظامی و ایجاد دنیای تک قطبی بود.
- ب- نسبت به گذشته هجومی تر شد و بدنبال ماجراجویی بود.
- ج- وحشت شدیدی در بین مردم آمریکا نسبت به جهان خارج ایجاد گردید.
- د- نظام بین الملل که مبتنی بر همکاری جمعی بود و اساس آنرا پلورالیسم دموکراتیک تشکیل می داد، مورد تهدید جدی قرار گرفت و نقش سا زمانهای بین المللی به چالش کشیده شد.
- ه- آمریکا، حاکمیت ملی کشورهای دیگر را بواقع نادیده می گرفت.

5- دکترین پیشگیری از استراتژی ضربه پیشگیرانه⁸

پس از فرجام حمله آمریکا به عراق و حضور در کشورهای عربی خلیج فارس و خاورمیانه و درگیر شدن نیروهای مسلح آمریکایی با حرکتی مردمی در این کشورها، و از سوی دیگر، مواجهه دولت آمریکا با مشکلات حقوقی و سیاسی بین المللی، بدلیل تخطی از قوانین و

⁸ - PRE - EMPTING PREEMPTIVE STRATEGY

مقررات جهانی، در آمریکا و کشورهای دیگر جهان نسبت به ادامه استراتژی ضربه پیشگیرانه تردیدها و انتقاداتی بعمل آمده و از جمله:

1- هر نوع اقدام بین المللی باید مبتنی بر تصمیم اجماعی و با مجوز سازمان ملل متحد باشد.

2- احترام به حق حاکمیت کشورها جزء اصول پذیرفته شده و از بدیهیات می باشد. بدلیل کردار ناشایست گروهی تروریست و یا بخشی از عناصر حاکمیت یک کشور، پذیرفته شده نیست که دولتی دیگر در صدد تغییر آن رژیم از طریق توسل به زور و یا تجاوز نظامی باشد.

3 - هیچ کشوری بخاطر احتمال وقوع یک تجاوز، حق اعلان جنگ علیه کشور دیگری را ندارد و هنگامی می تواند از طریق نظامی از خود دفاع نماید که تجاوزی بصورت عملی صورت گرفته باشد.

4 - آمریکا نباید بر جهان حکومت کند، بلکه باید مسیر آنرا به سوی دموکراسی هدایت کند.

با توجه به این انتقادات در دوره و حاکمیت دموکرات ها بر کاخ سفید، استراتژیست های آمریکایی صحبت از راهبرد جدیدی کردند که "پیشگیری از وقوع جنگ پیشگیرانه" نام داشت.

براساس این دکترین جدید نظامی، آمریکا برای جلوگیری از وقوع جنگ پیشگیرانه و درگیر شدن در عملیات نظامی خارجی باید در قبال آنچه که گروههای تروریستی بین المللی و دولتهای حامی آنها می نامیدند به اقدامات شدید اطلاعاتی دست بزند و با همکاری سازمانهای اطلاعاتی دیگر کشورها، کلیه بنادر، اسکله ها و مسیرهای بین المللی عبور و مرور کشتی ها و کانتینرها را تحت نظر بگیرد، تا کشورها و گروههای هدف از نقل و انتقال تجهیزات نظامی و تکنولوژی هسته ای و کشتار جمعی محروم شوند و نتوانند بنیه نظامی و تسلیحاتی خود را تقویت نمایند. با توجه به اینکه براساس مقررات بین المللی عبور و مرور کشتی ها و کانتینرها را هیچ کشوری نمی تواند در منطقه آبراه های بین المللی قطع نماید، آمریکا و کشورهای متحد آن تنها در منطقه

آبهای ملی و بنادر و اسکله ها این ممنوعیت ها را اعمال خواهند نمود. برخی از بنادر مهم از قبیل آنتورپ⁹ در بلژیک، رتردام، هامبورگ، هنگ کنگ، شانگهای، سنگاپور، توکیو، یوکوهاما، تانجونگ¹⁰ در چین جزء لیست بنادری قرار گرفتند که آمریکا با کمک ماهواره های تجسسی و استقرار ادوات و نفرات کنترل کننده از سازمان CIA و FBI کوشید که به بهانه عبور و مرور وسایلی نظیر موشک، سوخت هسته ای، رادیو اکتیو و تسلیحات کشتار جمعی شیمیایی و میکربی را تحت نظر بگیرد تا برای کشورهای نظیر ایران، سوریه، کره شمالی، لیبی، سودان، سوریه و گروههای مقاومت ارسال نشود.

در این میان، با توجه به بروز اختلاف هائی میان روسیه و غرب بر سر منطقه کریمه و رخدادهای اوکراین و نیز احساس خطر چین از محاصره شدن در دریای جنوبی توسط آمریکا و تغییرات جدید پس از روی کارآمدن ترامپ در آمریکا، سازه های امنیتی آسیائی برای همکاری جمعی به منظور پیشگیری از گسترش ناتو به شرق مورد توجه و امعان نظر دوباره قرار گرفته است و سازمان همکاری های شانگهای وزن بیشتری نسبت به گذشته پیدا کرده است.

چینی ها هم با توجه به گرایش ترامپ جهت توسعه ارتباطات با تایوان و کنترل آبراههای بین المللی، شرایط جدید را در راستای استراتژی نگاه به درون و گسترش هژمون آمریکا در آبراهها و از جمله استراتژی گسترش نفوذ در پاسیفیک ارزیابی کرده و به فکر رفع تهدیدهای اقتصادی و نظامی افتاده اند.

البته چینی ها به خوبی می دانند که آمریکا و چین به عنوان دو قدرت اقتصادی تعیین کننده در عصر حاضر دارای منافع مشترک و نیز رقابت های منطقه ای و جهانی هستند. این رقابت ، خود را در قامت ها ، اشکال و در عرصه های گوناگون نشان می دهد. بنظر می رسد می توان مهم ترین مشکلات و مسائل میان آمریکا و چین در سطح جهانی را در موارد زیر خلاصه نمود:

⁹ - ANTWERP

¹⁰ - Tan Jung

- تعادل و نظم دموکراتیک و لیبرال غربی.
- وابستگی چین به تکنولوژی و بازار غرب.
- مشکلات منطقه ای با همسایگان.
- قدرت نظامی و دیپلماتیک امریکا در عرصه جهانی.
- وضعیت داخلی چین و مشکلات و نارضایتی های اقوام و ادیان و اقلیت ها.

رسیدگی به هریک از مسائل برشمرده احتمال رفتار مشخصی از سوی چین را قابل پیش بینی می سازد که در جدول زیر خلاصه می گردد:

احتمال	مسأله
شاید بنوعی میان چین و امریکا قابل تفاهم و همکاری باشد.	1 تعادل و نظم دموکراتیک و لیبرال غربی
شاید در مقوله بازار، چین، افریقا و امریکای لاتین و خاورمیانه را جایگزین کند و تکنولوژی اروپا را با امریکا تا حدی درگیر سازد.	2 وابستگی چین به تکنولوژی و بازار غرب
امریکا از این کارت در جنگهای نا متقارن استفاده می کند و به چین فشار جدی می آورد.	3 مشکلات منطقه ای چین با همسایگان در خشکی و دریا
چین به این مهم آگاه است و حداکثر خود را قدرت شماره 2 یا 3 فرض خواهد کرد و از خطوط قرمز عبور نخواهد کرد.	4 قدرت نظامی و دیپلماتیک (توان سخت و نرم) در سطح جهانی
این چالش اصلی امریکا و چین و میدان اصلی رقابت و درگیری دو طرف خواهد بود.	5 وضعیت داخلی چین (دموکراسی، مدرنیته، سین کیانگ، تبت و ...)

با توجه به این پنج مساله برشمرده و واکنش های قابل پیش بینی چین، این امکان وجود دارد که با شناخت نقاط ضعف و قدرت چین و فرصت ها و تهدیدهای پیش روی این کشور، اشکال محتمل تنظیم مناسبات امریکا و چین را بررسی کرده و جایگاه مناسبات چین با ایران را در سالهای آتی، شناسایی نمود.

به منظور دستیابی به این مهم، بایستی نقاط ضعف و قوت و فرصت ها و تهدیدهای چین امروز، بویژه در ارتباط با امریکا و جهان بررسی شود و احتمالات استراتژیک و راهبردهای ترجیحی چین تدوین گردد.

✓ نقاط قوت و ضعف و نیز تهدیدها و فرصت های چین:

<p>نقاط ضعف (weakness)</p> <ol style="list-style-type: none"> 1. فاصله طبقاتی (شهر و روستا) 2. فاصله درآمدها (غرب و شرق) 3. ضعف تکنولوژی نرم افزاری روزآمد 4. محدودیت های نظامی در مقایسه با غرب و ناتو 5. مشکل تنوع ملیت ها و اقوام 6. تعارضات نسل جدید و قدیم 7. ضعف ساختار دولتی و کندی آن 8. نبود دموکراسی و حقوق بشر 9. عدم گردش مناسب اطلاعات و آزادی 	<p>نقاط قوت (strength)</p> <ol style="list-style-type: none"> 1. کشش بازار چین و جذابیت آن 2. مهارت و مدیریت نسل جدید مدیران چینی 3. فرهنگ مقاوم نژاد زرد 4. تاریخ درخشان و تمدن کهن چین 5. ساختار حزبی قوی 6. تمرکز دولتی 7. ایدئولوژی و ملیت فراگیر خان
<p>فرصت ها (opportunities)</p> <ol style="list-style-type: none"> 1. روحیه آرام در مناسبات خارجی و با تجربه 3 دهه ای 2. قدرت خرید و سرمایه های انباشته 3. انبوه سرمایه گذاری خارجی 	<p>تهدیدها (threats)</p> <ol style="list-style-type: none"> 1. رقابتهای منطقه ای با سایر کشورها 2. اختلافات ارضی و مرزی 3. سیستم تک حزبی

4. تنوع بازار و غنی بودن منابع زیر زمینی کشور	4. عدم وجود تجربه کافی دیپلماتیک
5. پیمانهای اقتصادی و تجاری منطقه ای	5. قدرت نظامی سخت و قدرت نرم و دیپلماسی عمومی امریکا و غرب
6. توان چانه زنی و سیال بودن در مذاکرات دیپلماتیک	6. رشد و توسعه سایر کشورهای در حال توسعه و رقبای چین (هند، ویتنام، ترکیه، کره و برزیل)
7. توسعه نفوذ تجاری و اقتصادی در افریقا و امریکای لاتین	

✓ استراتژی های احتمالی و ترجیحی چین :

1- راهبرد محافظه کارانه و آشتی جویانه: (Conservative)

این راهبرد به معنای بازی با رقیب و خرید زمان و فرصت برای رفع مشکلات و ضعف ها است.

2- راهبرد تدافعی: (Defensive)

این راهبرد عبارت است از کاستن خطر و پیشگیری از مورد حمله قرار گرفتن با دادن امتیازهای بالا.

3- راهبرد رقابتی: Competitive

راهبرد رقابتی در اصل، توسعه هژمون با رقابت مداوم است. این رقابت عرصه های گوناگونی را در برمی گیرد و غیرمحتاطانه و سخت خواهد بود که شکل افراطی آن رقابت استراتژیک است.

4- راهبرد تعاملی: (Interactive)

راهبرد تعاملی یعنی استراتژی همکاری، تقسیم قدرت و هم قدمی برای به چالش کشیدن رقیب برای تعدیل تهدیدها و تبدیل آنها به فرصت ها. راهبرد رقابتی همان تقسیم منافع در محیط های مشترک است و مفهوم آن تکیه بر قوت ها و توانائی هاست.

باتوجه به شرایط امروزی و مواضع کاخ سفید در دوران ترامپ، پیش بینی استراتژی های ترجیحی احتمالی چین برای میان مدت اتخاذ "استراتژی تعاملی" است. در این راهبرد، چین با توجه به نقاط قوت و ضعف خود و با توجه به فرصت ها و تهدیدهای محیطی به همکاری با امریکا روی خواهد آورد. این راهبرد به چین فرصتی جهت همقدمی و تقسیم قدرت با امریکا می دهد، تا با تقسیم منافع در محیط های مشترک از سطح چالش ها کاسته و رقابت را مدیریت نمایند. البته هرچه چین صاحب تجربه تر شود و قادر به یارگیری بین المللی گردد، آرام آرام به سمت اتخاذ "راهبرد رقابتی" با تکیه بر قوت های نژاد زرد رفته و کم کم به سوی توسعه هژمون چینی متمایل تر خواهد شد. این حرکت محتمل چین که در دهه جاری قابل پیش بینی است، احتمال یک رابطه رقابتی مدیریت شده را هم در جریان "راهبرد تعادل و تعامل دو سویه" با ایالات متحده امریکا منتفی نمی سازد. البته روشن است که ورود موفقیت آمیز چین به این عرصه، درگرو حفظ و توسعه مناسبات راهبردی چین با قدرتهای منطقه ای از جمله روسیه و ایران است.

اینکه ایران به عنوان یک قدرت با ثبات و بی رقیب در غرب آسیا چگونه قادر به استفاده از این فرصت مرحله ای خواهد بود، به این مساله باز می گردد که جایگاه غرب آسیا در سازه های امنیتی آتی چگونه تعریف شود؟ چه آنکه، غرب آسیا به عنوان دروازه تنفس آسیای مرکزی در طول اعصار، مهمترین شاهراه ارتباطی بوده و به عنوان یکی از مقاصد "راه ابریشم" ایفای نقش نموده است. امروز هم این ناحیه به دلیل وجود تنگه هرمز و منابع کانی و موقعیت سوق الجیشی و ترانزیتی دارای ظرفیت های امنیتی، سیاسی و اقتصادی فراوانی است. از نگاه ژئواستراتژیکی، پایانه غربی قاره، محل تلاقی آسیا، اروپا و آفریقا است که منطقه را به حوزه ای پر اهمیت از جهت هلال اقتصادی، سیاسی و امنیتی مبدل می سازد و در اصل گذرگاه شمال جنوب، وابستگی غیر قابل انکاری به غرب آسیا و ایران دارد. از نگاه ژئواکونومیکی، وجود انرژی سرشار در منطقه خلیج فارس و دریای خزر و

منابع کانی فلزی و غیرفلزی غنی منطقه که شامل 65% ذخائر نفتی شناخته شده جهان و 35% گاز فهرست شده دنیا می باشد، موقعیت بی نظیری برای این منطقه محسوب می شود. علاوه بر آن، زیست بوم دریای خزر و امکانات غنی و پر قیمت بزرگترین دریاچه جهان با 40 میلیارد بشکه نفت شناخته شده و 200 تریلیون فوت مکعب گاز و سواحل غنی برخوردار از صلح و همکاری، امکان جغرافیائی و اقتصادی مهمی به حساب می آید.

ظرفیت های حمل و نقل دریائی منطقه، موقعیت ترانزیتی و وجود قدرتهای منطقه ای دارای ثبات و غیرمتعهد نظیر هند و ایران و پاکستان و چین و روسیه می تواند مجموعه ای مولد و نیز بازاری پرکشش برای همکاریهای منطقه ای ایجاد کند که در قالب سازمان همکاریهای شانگهای و پیمان های منطقه ای اورآسیا و اکو تجلی " هویت نوین آسیائی" را در برابر هژمون قدرتهای غیرمنطقه ای، مطرح می سازد. همکاریهای جمعی و منطقه ای آسیائی برای توسعه اقتصاد و برقراری امنیت جمعی و حفظ منافع مشترک، در بستر توانائی های ژئوکالچر منطقه و متکی بر فرهنگ، آداب و رسوم، زبان و خداباوری در این سامان، امکان پی ریزی یک سازه و ساختار محکم "همکاری آسیائی" متکی به زمین و فرهنگ در آسیای میانه و غرب آسیا و نیز در تنگه های هرمز و مالاکا و جنوب هند را بوجود می آورد. این همکاری و اشتراک مساعی منطقه ای با حضور چین و روسیه می تواند ائتلافی آسیائی را از دریای جنوبی چین تا کناره های مدیترانه و خلیج فارس و نیز شاخ آفریقا در بر بگیرد. پی ریزی خطوط لوله انتقال گاز و نفت از غرب به شرق آسیا و اتصال راههای شوسه و راه آهن مسیر جاده ابریشم می تواند تکیه کشورهای آسیائی را به دریا و تنگه های نه چندان امن دریائی کمتر کرده و به عنوان خط پشتیبانی اقتصادی و تجاری آسیائی و منطقه ای به حساب آید. از نگاه چین، به عنوان یک قدرت نوظهور جهانی و نیز با توجه به رشد و توسعه هند و نیز برنامه های توسعه ای و پیشرفت

ایران، توجه به دیواره دفاعی غربی آسیا و پیشگیری از گسترش ناتو به شرق، در میان استراتژیست های چینی مقوله ای شناخته شده است. از این رو، تقویت همکاری در جدار دیواره دفاعی غربی آسیا، با اتکاء به توانایی های ایران، پاکستان، افغانستان، هند و آسیای میانه در قالب طرحهایی نظیر "**یک جاده- یک کمر بند**" ایده چینی های هوشمند است. چینی ها اعتقاد دارند با همکاری چین و روسیه و در قالب سازه هایی نظیر "**سازمان همکاریهای شانگهای**" می توان، نظم نوین امنیتی منطقه ای را جدای از قدرتهای مسلط جهانی پی ریزی کرد و از نفوذ سنتی و تاریخی قدرتهای غیرپاسیفیکی در آسیا کاست. از طرف دیگر، قدرت های آسیائی اعتقاد دارند در پیوندها و بافت های نوین اقتصادی و امنیتی، عناصر ملی و منطقه ای قدرت در کنار دیپلماسی جمعی می تواند آسیا را به عنوان قاره ای سرشار از منابع و قدرت، در پیوندی منطقه ای، با کارکرد جهانی، اثرگذار نماید. البته نباید فراموش کرد که با وجود زمینه های همکاری گسترده و امکانات گوناگون برشمرده که به عنوان پایه های اصلی وحدت و صلح و همکاری در غرب آسیا وجود دارند، برخی اختلافات فرقه ای، افراطی گری، تروریسم، قاچاق مواد مخدر و رقابت های منطقه ای می توانند به عنوان عوامل پیشگیرنده امنیت منطقه ای، آسیب جدی به همکاری منطقه ای وارد نمایند. این خطر با وجود زمینه های روانی انتقال ناامنی از کناره های دریای مدیترانه به قفقاز و آسیای میانه و بخشی از غرب آسیا وجود دارد. از این رو، روشن است که روش پیشگیری از اینگونه تهدیدها، در گرو همکاری اقتصادی و کمک به توسعه کشورهای فقیرتر منطقه و ایجاد کمربندهای اقتصادی و همکاری های فنی و تجاری در قالب "**بازارهای مشترک منطقه ای اقتصادی**" است. حرکتی که بهتر است با در نظر گرفتن تعرفه های ترجیحی و تسهیلاتی از سوی کشورهای برخوردارتر منطقه تضمین گردد، تا حد متوسطی از برخورداری را در آسیای میانه و غرب آسیا همه گیر نماید. این بدان معناست که توسعه اقتصادی و همکاری در مزیت های اقتصادی و ملی

کشورها می تواند به امنیت تولید و امنیت عرضه محصولات و خدمات کمک نماید و پایه های همکاری اقتصادی و امنیتی منطقه ای هم مستحکم تر شود.

پایان

دکتر فریدون وردی نژاد

www.verdinejad.com